Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

49 D 193

INDIAN INSTITUTE
OXFORD

سبب رستگاری ست و رواهی بیماری آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله نظم
گه بر دم اره میکنم جای ٭ گه بر گل و لاله می نهم پای ٭ ترسان و امیدوار می باش ٭
پیوسته درین دو کار می باش ٭ زاوره معرفت همین ست ٭ حاصل ز بهشت و دوزخ
این ست ٭ می باید شنید پاکان باطن را به ناپاکی ظاهر چه کار و پاکان ظاهر را به ناپاکی
باطن احتیاج بسیار نظم بشستی دست و پا و دل نشستی ٭ کدورتهای آب و گل نشستی
دل از ناپاکی باطن چو پاک ست ٭ اگر ناپاک شد دستت چه باک ست می باید شنید
تواضع فرو ایستادن ست و آن بر سه قسم ست تواضع او و تواضع دین او و تواضع دوستان
او تواضع او آنست که از حکم او سر مو تجاوز نسازی و در یاد او حاضر باشی و تواضع دین او
آنست که عقل خود را در مصالح امر و نهی او راه ندهی و حق دشمنان خود را نپوشی و تواضع
دوستان او آنست که قدر آنها بر قدر خویش افزون داری و در حق ایشان ظن فاسد
مکنی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا می باید شنید چون مدار کار
مغفرت ست و محمد علی را امید بر معصیت هرگاه اطاعت فرمان او میکنم خود را بکی از حقوق
نعمای نامتناهی متهاون می بینم و چون گناه می کنم مستحق رحمت میشوم نظم هر وقت
ندامت ست مارا ٭ هر لحظه قیامت ست مارا ٭ عاصی بجهان اگر بود ٭ غفران تو جلوه گر بود

تمت

خاتمة الطبع

سخنی که میباید شنید ستائش الهی ست و کلامیکه میباید پسندید نیایش رسالت پناهی
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد پوشیده مباد که
درین زمان فرخی توامان رساله بی ندوندید میباید شنید در مطبع فیض منبع
جناب رفعت مآب منشی نول کشور واقع شهر کانپور بماه ستمبر سنه ۱۸۸۲ عیسوی
از اهتمام تمام منصرم با کمال لاله بشیشر دیال منطبع گردید هر اهل دل مراد دل رسید فقط

مهر و شفقت کنی بے بهره گردد ضَرْبُ الصِّبْیَانِ کَالْمَاءِ فِی الْبُسْتَانِ رباعی

دل توبه نمیکند ز عصیان چکنم ✤ پندم نشنید طفل نادان چکنم ✤ رفعت گویم اگر تو انصاف کنی ✤ تقصیر نیست نام شیطان چکنم ✤ می باید شنید دانا را قوت ساعتی که بی یاد خدا گذرد سخت ترست از غم نادان که او را بمرگ پسر باشد و پسر را نعم البدل هست و وقت را مثلی نه

مثنوی چشم کشا و نگر احوال خویش ✤ خواب گران اجل آید به پیش ✤ روز تو در فکر طعام و شراب ✤ شب همه در خواب و چو دوآب ✤ بر سر ره خفتی و ابله شدی ✤ قافله چون رفت تو گمره شدی ✤ قافله رفت و تو بخوابی هنوز ✤ بیخودی و مست شرابی هنوز می باید شنید اهل رضا چون متفحص نیک و بد خود نشود تعرض احوال دیگران هم نکنند آیه کریمه لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و آنرا سه نشان ست خشنودی در حال و خاموشی بزبان و حفظ قلب از وسواس

نظم ما را چه بحال بنده او ✤ با گریه او و خنده او ✤ ما ایم بحال خود گرفتار ✤ ما را چه بحال دیگران کار می باید شنید انسانی که به نانی قانع نشود و درین بوستان بر خزانی صابر نباشد جماد را بر تفضیل باید داد و انسان کامل آنست که باوصاف جمادی موصوف باشد و شرائط تسلیم جماد بیاموزد و مراتب رضا را از ان سند کن زیرا که اگر لختی از سنگ تراشند تا آنرا بر سر گنجی بگذارند پس بردارند و بگنجی بیفگنند و هرگز از جراحت دردمند و بوصول گنج فراوان خرسند و بفقدان آن اندوه مند نشود و این را کمال مرتبه تسلیم گویند پس چه ننگ ست اینکه با اینهمه وسائط در شرائط بندگی بسنگ هم نتوانی رسید ✤ چگونه گویمت ای آدمی که انسانی ✤ اگر بحسن عبادت بسنگ هم نرسی ✤ می باید شنید که نماز گذار را بر شراب خوار نظر حقارت نباید کرد که قبولیت بر طاعت ظاهر شرط نیست و رد او بگناه لازم نی آیه کریمه عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَنْ جَآءَهُ الْاَعْمٰی

✤ من نمیدانم رضای دوست را ✤ زانکه می بینم چرم و پوست را ✤ خوف آنچه مورث کشایش باطن ست و موجب بخشایش آیه کریمه وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی و امیدواری سبب

وصل دلدار بود ❊ او را بجز او دگر چه در کار بود ❊ در بارگهی که جان و دل بار نیافت
آنجا چه مجال لاف و دستار بود ❊ می باید شنید کسیکه هستی موهوم خود را معدوم دانست
خود را معلوم کرد باز معدوم نشد حدیث شریف موتوا قبل ان تموتوا ابیات
دیدهٔ خود را و دانی سیکیسی ❊ نیستی و نیستی و نیستی ❊ چون درین ره آمدی مردانه باش
شمع روی دوست را پروانه باش ❊ می باید شنید دانا را چون گرهی در کار روزگار
افتد بر کردار ناشایستهٔ خود تجسس کند و آنرا جزای آن بشناسد و خود را مستحق آن سزا بیند و بداند که
عدالت حاکم حقیقی برحق ست و چون بکشاید سر از جیب شرمندگی برندارد و خود را به سفیر
بیند و او را بمهربانی ❊ یارب من اگر بدم سراسر ❊ از نیکی خویشتن تو بگذر می باید شنید
که زندگانی نفسی دنیا قفسی نادان را درین قفس هزار حلقهٔ دام هوس در نظر آید و دانا را درین
قفس کار هر دو عالم بسر آید الدنیا سجن المؤمنین و جنة الکافرین رباعی دنیا بنگاه چشم بینا نفسی
رفعت بخدا قسم که آنهم قفسی ❊ بینات که هر کسی برای نفسی ❊ هم در قفسی و هم مدام هوسی
می باید شنید که آدمی چون بر مسند دولت و حکومت متمکن شود ابواب و اسباب معصیت
بروی گشاده و خانهٔ ظاهر و باطن وی از آن آماده باشد هوشیار کسی ست که در آن وقت از حضرت
حق تعالی استمداد توفیقات حسنه جوید و همگی اوقات را بخوف مرگ و قیامت معمور داند و بداند که محک
امتحان پیش من نهاده اند و عاری بدستم داده آیه کریمه انکم احسن عملا بلکه آنرا از جملهٔ بلیات مهلکه داند
آیه کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین که بسا نفوس انسانی از اداء
بخصال بهیمی و حیوانی موصوف گشتند و اکثر صدر نشینان جنت از قربت او بهاویهٔ جهنم
رفتند نشنیده که سلطنت بر سر فرعون چه آورد و دولت با قارون چه کرد آیه کریمه
فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبیلا می باید شنید که نفس آدمی
طفلی ست خیره و نادان که هرگز پند ادیب گوش نکند آنچه بیاموزند فراموش
گرداند پس اگر بزجر و توبیخ پیش آئی باشد که آثار تربیت بروی مترتب شود و چون

از که چشم خویشتن پوشیده ام ✤ عیب گوئی گر شعار من بود ✤ هر خس این گلشنم دشمن بود ✤ گرچه
چشم خویشتن وا کرده ام ✤ چون سخن چین نیستم در پرده ام ✤ می باید شنید آدمی را تا قدر دنیا معلوم
نشود وحدت آن بچشم یقینش متصور نگردد و عنان عزیمت از سعی بجا حاصل نگرداند رباعی ای شیفته بهار
گلزار جهان ✤ غافل چه نشسته از اسرار جهان ✤ از بحر زمانه موج سیلاب عدم ✤ هر لحظه همی رسد بدیوار جهان
و چون بشناخت بعالمی دیگر بشتافت همچنانکه او را هیچکس نیافت آیه کریمه وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
و تبتل بازگشتن ست و آن بر سه نوع ست از دوزخ به بهشت و از دنیا بآخرت و از خود
بحق تعالی آنکه از دوزخ به بهشت خواهد از حرام حلال اختیار کند و در جمیع کارها رستگاری
جوید و آنکه از دنیا بآخرت خواهد از حرص بقناعت آید و از علائق بفراغت میل کند و آنکه از خود
بحق تعالی خواهد سر به تسلیم نهد و خود را با او تفویض گرداند آیه کریمه أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
هر که بازگشت صاحب عزم شد آیه کریمه فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و آن بر سه
نوع ست اول عزم توبه و آن کراهت معصیت پنداشتن و آلت آن بنگندن ست
دوم عزم خدمت و آن پیش از امر توجه توجه برگماشتن و کار او را بر کار دنیا مقدم داشتن
سوم عزم حقیقت و آن در خشم آرام گرفتن و در طاعت بخجالت و در معرفت بجهالت بودن
الْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكٌ می باید شنید عارف چون در مقام
توحید مستلذ شود او را از بنده و بندگی مستغنی داند طاعت و معصیت در نظرش یکسان
آید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و چون دریای محبت در دل او بجوشد رعایت شریعت
مقدم دارد که دوست را رضای دوست مطلوب باشد و در دام او موجب خصومت
بهر حال رعایت شریعت لازم داند خواهی بنده باش و خواهی دوست ✤ ترا چون من
هزاران بندگانند ✤ مرا جز کوی تو راهی دگر نیست می باید شنید که اهل ظاهر آرایش کنند
تا در آخرت بآلایش روند آیه کریمه وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و اهل باطن آرایش کنند تا در خانه
گور بآسایش رسند آیه کریمه إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ رباعی آنرا که هوای

آن زمان چون ساز بانگ و نی بود ✤ دامن را در پناهت کی بود ✤ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ
يَوْمٌ عَسِيرٌ می باید شنید فقیر آنست که تونگر باشد و تونگر آنست که بسوی لقمه مردم نه بیند
پس درویشی که غم نانی دارد تونگر است و سلطانیکه خراج از جهانی بستاند گدای ست دریوزه گر
ت تونگری نبود مال و یگران خوردن ✤ نظر بنان گدائی تونگران نکنند ✤ و غنا بر دو قسم ست
اول غنای مال و آن بر سه گونه است آنچه از حلال آید محنت ست و آنچه از حرام آید لعنت ست
و آنچه از قدر ما یحتاج افزون شود عقوبت ست دوم غنای دل و آن نیز بر سه چیز ست که تمنا از دنیا
بهتر خواهد و مرادی از بهشت خوشتر طلبد و آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید علامت آن
خوشنودیست در ظاهر و باطن می باید شنید آدمی پیرانگه شود که سیاهی از دلش برود و سیاهی
از موی برحال کسیکه مویش سپید شد و دلش سیاه ماند نظم بشنوای پیر مرد کار آگاه ✤
بایدت کن بحال خویش نگاه ✤ موی اگر شد ترا چو تار سفید ✤ چه شد ار دل بود چو زاغ سیاه ✤ دوستان را
عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت تر ست و حلاوت تسلیم و رضا از
کوثر جنت الماوا شیرین تر اَهْلُ الْجَنَّةِ مَشْغُولُونَ بِالْجَنَّةِ وَاَهْلُ النَّارِ مَشْغُولُونَ بِالنَّارِ وَاَهْلِی
مَشْغُولُونَ بِی ت نه از برای بهشت ست بندگی ما را ✤ که دوستی بود آنجا نه کار مزدوری
می باید شنید آدمی را چون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد زبانش از عیب
دیگران کوتاه گردد و زبان بر عیب دیگران آن را دراز شود که خود را بی عیب انگارد و خود را
بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد مثنوی دی شب اندر بوستان نوبهار
داشتم پاکیزه روی در کنار ✤ در چمن من بودم و دیدار او ✤ فارغ از جور رقیب زشت خو ✤ در چمن
من بودم و دلدار بود ✤ لیکن نرگس سرم بیدار بود ✤ گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش ✤ تا نه بینی
عیب ندیاوه نوش ✤ کی به بیباکی کنم بوس و کنار ✤ چون تو باشی پیش من آئینه دار ✤ گفت ای
رفعت مگر دیوانه ✤ از شعار اهل دل بیگانه ✤ ما به گلشن جز تماشا نیم ✤ چون تو غوغائی و هر جا نیم ✤
شرب ما شرب خاموشی ست ✤ در طریق ما گنه هر گوشی ست ✤ در چمن هر نیک و بد را دیده ام ✤

مرشد کامل سرو دلیست و پیش مردم تصویر بیحاصل خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ
وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ؎ یک نکته بس ست اگر شعور ست + ورنه چو چراغ پیش کور ست
پس بشنو ای فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خود ایمان راسخ آوردی و خود را
وظیفه خوار سفرهٔ عام او دانستی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجوئی قطعه دی شب بچمین
بخواب غفلت بودم + تا آنکه سحر شد و نگشتم هشیار + ناگاه خروش بلبلان سحری + رفعت
چو بگوش من رسید از گلزار + برخاستم و بخود ملامت کردم + صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار
زین دست شکسته بر نیاید کاری + یاران چه توان شدن مرا آخر کار + پس اگر از پیر طریقه کمال
معرفت جوئی زیاده از شناخت ربوبیت او و عبودیت خود بنده را چه درکار ست و اگر راه مواصلت
جوئی بندهٔ خدمتگار را با مصاحبت چه کار ؎ هیچ دم یادش نباشی یک نفس + بندهٔ خدمتگذارش
باش بس + اینکه گفتم بادهٔ موهبت الهی ست که از ازل در ساغر دوستان ریخته اند و جوانها با آب
و گل دوستی سرشته ترا بی مرشد کامل چاره نمی بینم تا آواره نشوی ؎ این طرف گلی هنوز خام ست
دولت نصیب کدام ست + این پرده دودمان درد ست + این پرده کسی درد که مرد ست
می باید شنید عوام می را جنون انگاشته اند و جنون را می نام نهاده و می آن بود که قند مسرور در خم
دل بجوشد نه آب انگور در سبو چه گل آنرا بکام صباحبدلان بریزند و این را بجام بخردان آنرا ساقی
گلعذار باید و این را ساقی پروردگار مثنوی ای همایم دهر و قائم اللیل + یکدم بشراب هم بگن میل +
آن باده که صاف از زلال ست + آن می که بشرع هم حلال ست + آن باده که بی خمار باشد
آن نشه که پایدار باشد + آن باده که درد سر رباید + آن می که بسر نظر کشاید + آن می که نباشد
از عقاقیر + در شرع نه حد آن نه تعزیر + گر جرعهٔ زان بکام ریزی + در حشر ز گور مست خیزی
می باید شنید ای فرزند عزیز ترا با این جستی که با منست از خود بیگانه می پندارم و تو هم مرا با این
خصوصیتی که با تست از خود بیگانه پندار و امید وفا از کس مدار فَهُمَا شَفَعَهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِیْنَ
؎ یار می مخلوق نیاید هیچ کار + سعی کن دریار پروردگار +

بحر فضل خدا نیست ✤ درین کشتی متاع دین و دنیاست ✤ چو برگرد و بساحل طالع ماست ✤ می باید شنید
که طلب را صدق درکار است در راه طلب تا صادق نباشی در زمرهٔ محبانت نشمارند و آنرا سه نشان
ست انچه گوئی کنی و انچه نمائی داری و از انجا که آواز دهی باشی ✤ از آن در بوستانم بلبلی نیست
که غیر از شاخ سرو آنجا گلی نیست می باید شنید که آدمی را چون کار با تدبیر موافق تقدیر صیانت رای
خویشتن تحسین کند چون مخالف گردد حوالهٔ بتقدیر مینماید نظم بکار او نشاید و هم بد کرد ✤ بدی را باید
نسبت بخود کرد ✤ همه تقصیر تست ای مرد دانا ✤ مگر نشنیدهٔ انا ظلمنا ✤ شرط بندگی آنست که اگر
بجاه افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجاه آئی شکر نعمت او بجا آر من یشکر فانما یشکر لنفسه و من یکفر
فان الله غنی حمید نظم ای لعل درون تودهٔ خاک ✤ هم زهر خودی و هم تو تریاک ✤ خود رهزن و غول راه دینی
شیطان خودی چو نیک بینی ✤ خود تیر خدنگی و نشانه ✤ صیاد خودی درین زمانه ✤ ان الله لا یظلم
الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون می باید شنید عارف بر درد و رنج شادی کند چون
عامی بر حصول گنج مبارکباد جوید نظم زهر غم دوست جز شکر نیست ✤ این تیر نصیب جگر نیست
بدکی دهد آن حبیب جانی ✤ شیرین بود انچه تلخ دانی می باید شنید شرم آنست که گرد الم از دامن
معصیت بشوید و جامهٔ نفس را پاک گرداند و آن دو نوع ست اول شرم خلق که از شریعت
افزاید و این کار مجبوران است دوم شرم خالق و آن از تفکر آید و این کار نزدیکان ست و فی
انفسکم افلا تبصرون اما شرم خلق مجبوران را اکثر بریا میکشد ✤ چار من آنست اگر خواهی کنی
غسل بدن ✤ قطرهٔ زین آب بهتر غسل دل کافی بود می باید شنید ریا شعار کسی بود که از مبدا
و معاد خبر نداشته باشد چه اگر آمد و بازگشت خود را بداند رد و قبول خلق بخاطرش نیاید تحسین
و ملامت مردم موجب گرهٔ انبساط او نگردد فضیحة الدنیا اهون من فضیحة الآخرة ✤
اگرچه در جهان صد یار داری ✤ چه شد آخر بیک کس کار داری ✤ ریاکار هر چند بعزت زید اما
عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او بمعصیت نظم طاعت که برای خلق کردی ✤ بدنامی
کهنه دلق کردی ✤ حقا که معاصی و گنهکار ✤ بهتر ز عبادت ریاکار می باید شنید عاقل از اشاد

مثنوی عشق سوزان آتش و عاشق خسی ست + عاشقی کردن نه کاری
هر کسی ست + عشق در هر دل که آتش بر فروخت + خاک کرد او را و پس خود
هم بسوخت + دیگر می باید شنید که محبت بر سه قسم ست اول محبت دنیا که مآل آن
حسرت ست نظم اسکندر و کیقباد و جمشید + رفتند بصد هزار امید + بار غم آخرت بسر برد
آنکس که بفکر گاو خر مرد + این شعار دنیا دار انست دوم محبت دین که منفعت آن بهشت ست
رباعی رفعت بخیال آنکه عدلش خواهی + در دا که کنی نماز و یدلش خواهی + آن گه که کنی در روز حساب
شرمنده روی به پیش و فضلش خواهی + این کار عابدان ست سوم محبت الهی که مایه شادی و غم نیست
این باده جام اهل دوست + این بیشه مقام شیر مردست + پروانه بعشق شمع جان داد + زنهار مگس
نمیتوان داد + و این کار آزادانست لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ما اصابک من حسنة فمن الله
پس اگر بیغمی خواهی محبوبی بجو که هلاکش ممکن نباشد تا غمناک نشوی خوشتر بجهان زیغمی نیست
در دا که بهیچ آدمی نیست + طلب را نیز همین درجات ست و آن بی محبت صورت نبندد دیگر می باید شنید
که دانا را چون بحقوق ایزد توانا نظر افتد و حد ترک گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا باشد امر و
نهی او را در حق خود احسان عظیم بیند لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون خود را در ادای آنهم
متهاون بیند پرهیز از خوان نعمت او خوردن حرام داند الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان
علقة فخلق فسوی رباعی ای آنکه خوری وظیفه از خوان خدا + صد حیف که سرکشی بفرمان خدا
زین پیش چه بودی و چه هستی امروز + بر باد ده حقوق احسان خدا + پس آنرا که دیده انصاف
واشد زندگی بر و تنگ آمد و ابواب شرمندگی بروی بگشاد بیت حاصل نشد از وجود سودی
رفعت چه شدی اگر نه بودی + یا رب بگناه خویشتن منفعلم + در پیش تو چشم چون گشایم حلم + جز عفو چه
میکنی بحال رفعت + آخر تو قوی منی همان آب و گلم دیگر می باید شنید که وجود آدمی چون
کشتی ست و دل ناخدای وی باد و بین عقل کشتی چو بی از هوا روان شود و این کشتی از هوا غرق گردد
هشیار باش تا کشتی بتباهی نشود و تو رزق باهی نشوی نظم درین گرداب کار ناخدا نیست امید

سبب رستگاری ست و روای بیماری آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله نظم
گه بر دم اره میکنم جای ٭ گه بر گل و لاله می نهم پای ٭ ترسان و امیدوار می باش ٭
پیوسته درین دو کار می باش ٭ زاده معرفت همین ست ٭ حاصل ز بهشت و دوزخ
این ست ٭ می باید شنید پاکان باطن را به ناپاکی ظاهر چه کار و پاکان ظاهر را به ناپاکی
باطن احتیاج بسیار نظم بشستی دست و پا و دل نشستی ٭ کدورتهای آب و گل نشستی
دل از ناپاکی باطن چو پاک ست ٭ اگر ناپاک شد دستت چه باک ست می باید شنید
تواضع فرو ایستادن ست و آن بر سه قسم ست تواضع او و تواضع دین او و تواضع دوستان
او تواضع او آنست که از حکم او سر مو تجاوز نسازی و در یاد او حاضر باشی و تواضع دین او
آنست که عقل خود را در مصالح امر و نهی او راه ندهی و حق دشمنان خود را نپوشی و تواضع
دوستان او آنست که قدر آنها بر قدر خویش افزون داری و در حق ایشان ظن فاسد
نکنی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا می باید شنید چون مدار کار
مغفرت ست و محمد علی را امید بر معصیت هرگاه اطاعت فرمان او میکنم خود را بکی از حقوق
نعمای نامتناهی متهاون می بینم و چون گناه می کنم مستحق رحمت میشوم نظم هر وقت
ندامت ست مارا ٭ هر لحظه قیامت ست مارا ٭ عاصی بجهان اگر بود ٭ غفران تو جلوه گر بود ٭

تمت

خاتمة الطبع

سخنی که میباید شنید ستائش الهی ست و کلامیکه میباید پسندید نیایش رسالت پناهی
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد پوشیده مباد که
درین زمان فرخی توامان رساله بی ندوندید میباید شنید در مطبع فیض منبع
جناب رفعت مآب منشی نول کشور واقع شهر کانپور بماه ستمبر سنه ۱۸۸۲ عیسوی
از اهتمام تمام منصرم باکمال لاله بشیشر دیال منطبع گردید هر اهل دل مراد دل سید

مهر و شفقت کنی بے بهره گردد ضَرْبُ الصِّبْیَانِ کَالْمَارِ فِی الْبُسْتَانِ رباعی

دل توبه نمیکند ز عصیان چکنم ✤ پندم نشنید طفل نادان چکنم ✤ رفعت گویم اگر تو انصاف کنی ✤ تقصیر نیست نام شیطان چکنم ✤ می باید شنید دانا را قوت ساعتی که بی یاد خدا گذرد سخت ترست از غم نادان که او را بمرگ پسر باشد و پسر را نعم البدلی هست و وقت را مثلی نه

مثنوی چشم بکشا و نگر احوال خویش ✤ خواب گران اجل آید به پیش ✤ روز تو در فکر طعام و شراب ✤ شب همه در خواب و دچون دو آب ✤ بر سر ره خفتی و ابله شدی ✤ قافله چون رفت تو گمره شدی ✤ قافله رفت و تو بخوابی هنوز ✤ بیخودی و مست شرابی هنوز می باید شنید اهل رضا چون متفحص نیک و بد خود نشود و تعرض احوال دیگران هم نکنند آیه کریمه لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و آنرا سه نشان ست خشنودی در حال و خاموشی بزبان و حفظ قلب از وسواس

نظم ما را چه بحال بنده او ✤ با گریه او و خنده او ✤ مائیم بحال خود گرفتار ✤ ما را چه بحال دیگران کار می باید شنید انسانی که به نانی قانع نشود و درین بوستان بر خزانی صابر نباشد جماد را بر تفضیل باید داد و انسان کامل آنست که باوصاف جماد موصوف باشد و شرائط تسلیم از جماد بیاموزد و مراتب رضا را از ان سند کن زیرا که اگر لختی از سنگ تبر اشند تا آنرا بر سر گنجی بگذارند پس بردارند و بگنجی بیفگنند و هرگز از جراحت درد مند و بوصول گنج فراوان خرسند و بفقدان آن اندوه مند نشود و این را کمال مرتبه تسلیم گویند پس چه ننگ ست اینکه با این همه وسائط در شرائط بندگی بسنگ هم نتوانی رسید ✤ چگونه گویمت ای آدمی که انسانی ✤ اگر بحسن عبادت بسنگ هم نرسی ✤ می باید شنید که نماز گذار را بر شراب خوار نظر حقارت نباید کرد که قبولیت بر طاعت ظاهر شرط نیست و رد او بگناه لازم نی آیه کریمه عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَنْ جَآءَهُ الْاَعْمٰی

✤ من نمیدانم رضای دوست را ✤ زانکه می بینم جرم و پوست را ✤ خوف آنچه مورث کشایش باطن ست و موجب بخشایش آیه کریمه وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی و امیدواری سبب

وصل دلدار بود ٭ او را بجز او دگر چه در کار بود ٭ در بارگهی که جان و دل بار نیافت
آنجا چه مجال لاف و دستار بود ٭ می باید شنید کسی که هستی موهوم خود را معدوم دانست
خود را معلوم کرد باز معدوم نشد حدیث شریف موتوا قبل ان تموتوا ابیات
دیدهٔ خود را و دانی سیکیستی ٭ نیستی و نیستی و نیستی ٭ چون درین ره آمدی مردانه باش
شمع روی دوست را پروانه باش ٭ می باید شنید دانا را چون گرهی در کار روزگار
افتد بر کردار ناشایستهٔ خود تجسس کند و آن را جزای آن بشناسد و خود را مستحق آن سزا بیند و بداند
عدالت حاکم حقیقی برحق ست و چون بکشاید سر از جیب شرمندگی برندارد و خود را به بیغمانی
بیند و او را بمهربانی ٭ یارب من اگر بدم سراسر ٭ از نیکی خویشتن تو بگذر می باید شنید
که زندگانی نفسی دنیا قفسی نادان را درین قفس هزار حلقهٔ دام هوس در نظر آید و دانا را درین
قفس کار هر دو عالم بسر آید الدنیا سجن المؤمنین و جنة الکافرین رباعی دنیا بنگاه چشم بینا نفسی
رفعت بخدا قسم که انهم نفسی ٭ پیهات که هر کسی برای نفسی ٭ هم در قفسی و هم مدام هوسی
می باید شنید که آدمی چون بر مسند دولت و حکومت متمکن شود ابواب و اسباب معصیت
بروی گشاده و خانهٔ ظاهر و باطن وی از آن آماده باشد هوشیار کسی ست که در آن وقت از حضرت
حق تعالی استمداد توفیقات حسنهٔ جوید و همگی اوقات را بخوف مرگ و قیامت معمور داند و بداند که محک
امتحان پیش من نهاده اند و عاریتی بدستم داده آیهٔ کریمه انما اموالکم و اولادکم فتنة ملکه آن را از جملهٔ بلیات مهلکه داند
آیهٔ کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین که بسا نفوس انسانی از امداد آن
بخصال بهیمی و حیوانی موصوف گشتند و اکثر صید رنشینان جنت از قربت او بهاویهٔ جهنم
رفتند نشنیده که سلطنت بر سر فرعون چه آورد و دولت با قارون چه کرد آیهٔ کریمه
فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبیلا می باید شنید که نفس آدمی
طفلی ست خیره و نادان که هرگز پند ادیب گوش نکند انچه بیاموزند فراموش
گرداند پس اگر بزجر و توبیخ پیش آئی باشد که آثار تربیت بروی مترتب شود و چون

از که چشم خویشتن پوشیده ام * عیب گوئی گر شعار من بود * هر خس این گلشنم دشمن بود * گرچه
چشم خویشتن وا کرده ام * چون سخن چین نیستم در پرده ام * می باید شنید آدمی را تا قدر دنیا معلوم
نشود وحدت آن بچشم یقینش متصور نگردد و عنان عزیمت از سعی بجا حاصل نگرداند رباعی ای شیفته بهار
گلزار جهان * غافل چه نشسته از اسرار جهان * از بحر زمانه موج سیلاب عدم * هر لحظه همی رسد بدیوار جهان
و چون بشناخت بعالمی دیگر بشتافت همچنانکه او را هیچکس نیافت آیه کریمه و تبتل الیه تبتیلا
و تبتل بازگشتن ست و آن بر سه نوع ست از دوزخ به بهشت و از دنیا بآخرت و از خود
بحق تعالی آنکه از دوزخ به بهشت خواهد از حرام حلال اختیار کند و در جمیع کارها رستگاری
جوید و آنکه از دنیا بآخرت خواهد از حرص بقناعت آید و از علائق بفراغت میل کند و آنکه از خود
بحق تعالی خواهد سر به تسلیم نهد و خود را با او تفویض گرداند آیه کریمه اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰه
هر که بازگشت صاحب عزم شد آیه کریمه فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و آن بر سه
نوع ست اول عزم توبه و آن کراهت معصیت پنداشتن و آلت آن بنگندن ست
دوم عزم خدمت و آن پیش از امر توجه توجه برگماشتن و کار او را بر کار دنیا مقدم داشتن
سوم عزم حقیقت و آن در خشم آرام گرفتن و در طاعت بخجالت و در معرفت بجهالت بودن
اَلْعَجْزُ عَنْ دَرْکِ الْاِدْرَاکِ اِدْرَاکٌ می باید شنید عارف چون در مقام
توحید مستلذ شود او را از بنده و بندگی مستغنی داند طاعت و معصیت در نظرش یکسان
آید فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ و چون دریای محبت در دل او بجوشد رعایت شریعت
مقدم دارد که دوست را رضای دوست مطلوب باشد و در امر او موجب خصومت
بهر حال رعایت شریعت لازم داند خواهی بنده باش و خواهی دوست ترا چون من
هزاران بندگانند * مرا جز کوی تو راهی دگر نیست می باید شنید که اهل ظاهر آرایش کنند
تا در آخرت بآلایش روند آیه کریمه وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیْمٍ و اهل باطن آرایش کنند تا در خانه
گور بآسایش خسپند آیه کریمه اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِی نَعِیْمٍ رباعی آنرا که هوای

آنزمان چون ساز بانگ و نی بود ✤ دامن مادر پناهت کی بود ✤ فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ فَذٰلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ می باید شنید فقیر آنست که تونگر باشد و تونگر آنست که بسوی لقمهٔ مردم نه بیند
پس درویشی که غم نانی دارد توانگرست و سلطانیکه خراج از جهانی بستاند گدای ست دریوزه گر
تونگری نبود مال دیگران خوردن ✤ نظر بنان گدائی تونگران نکنند ✤ و غنا بر دو قسم ست
اول غنای مال و آن بر سه گونه است آنچه از حلال آید محنت ست و آنچه از حرام آید لعنت ست
و آنچه از قدر ما یحتاج افزون شود عقوبت ست دوم غنای دل و آن نیز بر سه چیز ست که تمنا از دنیا
بستر خواهد و مرادی از بهشت خوشتر طلبد و آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید علامت آن
خوشنودیست در ظاهر و باطن می باید شنید آدمی پیر آنگه شود که سیاهی از دلش برود و سیاهی
از موی ای بر حال کسیکه موئش سپید شد و دلش سیاه ماند نظم بشنو ای پیر مرد کار آگاه ✤
بایدت کن بحال خویش نگاه ✤ موی اگر شد ترا چو تار سفید ✤ چه شد ار دل بود چو زاغ سیاه ✤ دوستان را
عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت ترست و حلاوت تسلیم و رضا از
کوثر جنت الماوی شیرین تر اَهْلُ الْجَنَّةِ مَشْغُولُونَ بِالْجَنَّةِ وَاَهْلُ النَّارِ مَشْغُولُونَ بِالنَّارِ وَاَهْلِی
مَشْغُولُونَ بِی نه از برای بهشت ست بندگی ما را ✤ که دوستی بود آنجا نه کار مزدوری
می باید شنید آدمی را چون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد زبانش از عیب
دیگران کوتاه گردد و زبان بر عیب دیگران آن را دراز شود که خود را بی عیب انگارد و خود را
بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد مثنوی دی شب اندر بوستان نوبهار
داشتم پاکیزه روی در کنار ✤ در چمن من بودم و دیدار او ✤ فارغ از جور رقیب زشت خو ✤ در چمن
من بودم و دلدار بود ✤ لیکن نرگس سرم بیدار بود ✤ گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش ✤ تا نه بینی
عیب ندباوه نوش ✤ کی به بیباکی کنم بوس و کنار ✤ چون تو باشی پیش من آئینه دار ✤ گفت ای
رفعت مگر دیوانه ✤ از شعار اهل دل بیگانه ✤ ما به گلشن جز تماشا نیم ✤ چو تو غوغائی و هر جا نیم ✤
مشرب ما مشرب خاموشی ست ✤ در طریق ما گنه هم گوشی ست ✤ در چمن هر رنگ و بدر او دیده ام ✤

مرشد کامل سر دولیست و پیش مردم تصویر بیحاصل خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ
وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ؎ یک نکته بس ست اگر شعور ست + ورنه چو چراغ پیش کور ست
پس بشنو ای فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خود ایمان راسخ آوردی و خود را
وظیفه خوار سفره عام او دانستی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجوئی قطعه دی شب بچمن
بخواب غفلت بودم + تا آنکه سحر شد و نگشتم هشیار + ناگاه خروش بلبلان سحری + رفعت
چو بگوش من رسید از گلزار + برخاستم و بخود ملامت کردم + صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار
زین دست شکسته بر نیاید کاری + یاران چه توان شدن مرا آخر کار + پس اگر از پیر طریقه کمال
معرفت جوئی زیاده از شناخت ربوبیت او و عبودیت خود بنده را چه درکار ست و اگر راه مواصلت
جوئی بنده خدمتگار را با مصاحبت چه کار ؎ هیچدم یاد شه نباشی یک نفس + بنده خدمتگذار
باش و بس + اینکه گفتم باده موهبت الهی ست که از ازل در ساغر دوستان ریخته اند و چو آنها با آب
و گل دوستی سرشته ترا بی مرشد کامل چاره نمی بینم تا آواره نشوی ؎ این ظرف گلی هنوز خام ست
دولت نصیب کدام ست + این پرده دودمان دوست + این پرده کسی درد که مردست
می باید شنید عوام می را جنون انگاشته اند و جنون را می نام نهاده و می آن بود که قند مسرور در خم
دل بجوشد نه آب انگور در سبوچه گل آنرا بکام صاحبدلان بریزند و این را بجام بخردان آنرا ساقی
گلعذار باید و این را ساقی پروردگار مثنوی ای همائم دهر و قائم اللیل + یکدم بشراب هم مکن میل +
آن باده که صاف از زلال ست + آن می که بشرع هم حلال ست + آن باده که بی خمار باشد
آن نشه که پایدار باشد + آن باده که درد سر رباید + آن می که بسر نظر کشاید + آن می که نباشد
از عقاقیر + در شرع نه حد آن نه تعزیر + گر جرعه زان بکام ریزی + در شرع ز گور مست خیزی
می باید شنید ای فرزند عزیز ترا با این جهتی که با منست از خود بیگانه می پندارم و تو هم مرا با این
خصوصیتی که با تست از خود بیگانه پندار و امید وفا از کس مدار فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ
؎ یار می مخلوق نیاید هیچ کار + سعی کن دریار پروردگار +

بحر فضل خدا نیست ✤ درین کشتی متاع دین و دنیاست ✤ چو بر گرد و بساحل طالع ماست ✤ می باید شنید
که طلب را صدق درکار است در راه طلب با صادق نباشی در زمره محبانت نشمارند و آنرا سه نشان
ست انچه گوئی کنی و انچه نمائی داری و از انجا که آواز دهی باشی ✤ از آن در بوستانم بلبلی نیست ✤
که غیر از شاخ سرو آنجا گلی نیست می باید شنید که آدمی را چون کار باتدبیر موافق افتد بر صیانت رای
خویشتن تحسین کند و چون مخالف گردد حواله بتقدیر مینماید نظم بکار او نشاید و هم بد کرد ✤ بدی را باید
نسبت بخود کرد ✤ همه تقصیر تست ای مرد دانا ✤ مگر نشنیده انا ظلمنا ✤ شرط بندگی آنست که اگر
بجاه افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجاه آئی شکر نعمت او بجا آر مَنْ یَشْکُرْ فَاِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهٖ وَمَنْ یَکْفُرْ
فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ حَمِیْدٌ نظم ای لعل درون تو ده خاک ✤ هم زهر خودی و هم تو تریاک ✤ خود رهزن و غول راه و دنیا
شیطان خودی چو نیک بینی ✤ خود تیر خدنگی و نشانه ✤ صیاد خودی درین زمانه ✤ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ
النَّاسَ شَیْئًا وَلٰکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ می باید شنید عارف بر درد و رنج شادی کند چون
عامی بر حصول گنج مبارکباد جوید نظم زهر غم دوست جز شکر نیست ✤ این تیر نصیب هر جگر نیست ✤
بدی دهد آن حبیب جانی ✤ شیرین بود انچه تلخ دانی می باید شنید شرم آنست که گرد الم از دامن
معصیت بشوید و جامه نفس را پاک گرداند و آن دو نوع ست اول شرم خلق که از شریعت
افزاید و این کار مهجورانست دوم شرم خالق و آن از تفکر آید و این کار نزدیکان ست وَفِیْ
اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ اما شرم خلق مهجورانرا اکثر ریا میکشد ✤ چار من آبست اگر خواهی کنی
غسل بدن ✤ قطره زین آب بهر غسل دل کافی بود می باید شنید ریا شعار کسی بود که از مبدا
و معاد خبر نداشته باشد چه اگر آمد و باز گشت خود را بداند رد و قبول خلق بخاطرش نیاید تحسین
و ملامت مردم موجب گرمی و انبساط او نگردد فَضِیْحَةُ الدُّنْیَا اَهْوَنُ مِنْ فَضِیْحَةِ الْاٰخِرَةِ ✤
اگرچه در جهان صد یار داری ✤ چه شد آخر بیک کس کار داری ✤ ریاکار هر چند بعزت زید اما
عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او بمعصیت نظم طاعت که برای خلق کردی ✤ بدنامی
کهنه دلق کردی ✤ حقا که معاصی و گنهکار ✤ بهتر ز عبادت ریاکار می باید شنید عاقل ارشاد

مثنوی عشق سوزان آتش و عاشق خسی ست + عاشقی کردن نه کاری
هر کسی ست + عشق در هر دل که آتش بر فروخت + خاک کرد او را و پس خود
هم بسوخت + دیگر می باید شنید که محبت بر سه قسم ست اول محبت دنیا که مآل آن
حسرت ست نظم اسکندر و کیقباد و جمشید + رفتند بصد هزار امید + بار غم آخرت بسر برد
آنکس که بفکر گاو خر مرد + این شعار دنیا دار انست دوم محبت دین که منفعت آن بهشت ست
رباعی رفعت بخیال آنکه عدلش خواهی + در دا که کنی نماز و بدلش خواهی + آن گه که کنی در روز حساب
شرمنده روی به پیش و فضلش خواهی + این کار عابدان ست سوم محبت الهی که مایه شادی و مشرب
این باده جام اهل دوست + این بیشه مقام شیر مردست + پروانه بعشق شمع جان داد + زنهار مگس
نمیتوان داد + و این کار آزادانست لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ما اصابک من حسنة فمن الله
پس اگر بغمی خواهی محبوبی بجو که هلاکش ممکن نباشد تا غمناک نشوی خوشتر بجهان بغمی نیست
در دا که بهیچ آدمی نیست + طلب را نیز همین درجات ست و آن بی محبت صورت نبندد دیگر می باید شنید
که دانا را چون حقوق ایزد توانا نظر افتد و قدرت گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا باشد امر و
نهی او را در حق خود احسان عظیم بیند لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون خود را در ادای آنهم
متهاون بیند پرچه شان از خوان نعمت او خوردن حرام داند الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان
علقة فخلق فسوی رباعی ای آنکه خوری وظیفه از خوان خدا + صد حیف که سرکشی بفرمان خدا
زین پیش چه بودی و چه هستی امروز + بر باد مده حقوق احسان خدا + پس آنرا که دیده انصاف
واشد زندگی بر و تنگ آمد و ابواب شرمندگی بروی بکشاد بیت حاصل نشد از وجود سودی
رفعت چه شدی اگر نه بودی + پا رب بگناه خویشتن منفعلم + در پیش تو چشم چون کشایم حلم + جز عفو چه
میکنی بحال رفعت + آخر تو قوی منی همان آب و گلم دیگر می باید شنید که وجود آدمی چون
کشتی ست و دل ناخدای وی باد و بین عقل کشتی چوبی از هوا روان شود و این کشتی از هوا غرق گردد
هشیار باش تا کشتی بتباهی نشود و تو رزق ماهی نشوی نظم دین گرداب کار ناخدا نیست امید

خصوصیت ست آیه کریمه لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ دوم تفکر مستحب و آن نیز بر سه قسم ست
اول تفکر در صنایع او و آن مورث حکمت ست اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ طِبَاقًا
دوم تفکر در عجائب و اقسام آن و آن مبنای بصیرت ست آیه کریمه قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ
قَدْرًا سوم تفکر در نعمای تازه و الای بی اندازه او و آن موثر محبت ست آیه کریمه اَلَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقًا
لَکُمْ و سوم تفکر واجب و آن بر سه نوع ست اول تفکر در افعال خویش و آن موجب
تعظیم فرمان عالیشان اوست وَاِنَّهٗ کَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا دوم تفکر در عیوب خویش و آن
مصدر شرم ست کما قال الله تعالی جَلَّ جَلَالُهٗ وَعَمَّ نَوَالُهٗ اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا
اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوْعًا وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوْعًا سوم تفکر عرض نامه اعمال و ملاحظه
صحیفه افعال و آن مشابه بیم ست اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ دیگر می باید شنید
مردم طول امل را تدبیر انگاشته اند و تدبیر را تقدیر انداخته کسری را
تعمیر الوان چه تدبیر بود و افلاطون را تقریر فلکیات چه سود داشت نظم بخیران تخم امل
کاشتند + آخر از آن کشت چه برداشتند + رخت عمل بند که تا جر شدی + آمدی و باز
مسافر شدی + ای فرزند و پذیر تدبیر آنست که در رضای حق تعالی بکوشی تا برقع
خجالت نبوشی رضی الله عنهم و رضوا عنه دیگر می باید شنید که آتش عشق
چون در دل شعله افروزد نزدیک باشد که خرمن عقل بسوزد ؎ عشق اخگر و پنبه زار
هوش ست + هر ابی آن نه کار موش ست + پس اگر آب اطمینانی بر وی ریخته شود
و آتش کاردانی باشد هم دین ست و هم دولت چون آن آتش زبانه زد و آبی خویشتن دار
مشکل ست العشق نار یحرق ما سوی الله و هره ناهر هو گر نهر امن مین پیو آئے
باهر بھیتر پیو بن جہہ پاوے تہ کھائے اَلْعِشْقُ نَارٌ نُوْرِیْ بِهَا فِیْ قَلْبِ تَرْکِیْ یُصَرِّفُهٗ مَلَکًا لَا یَبْقٰی
اِلَّا وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ حتی که آن آتش از آتش خود بسوزد

خوش بود اما چو گل ناپایدار ✤ چون قرار رنگ گل جاوید نیست ✤ پس ترا زین بوستان امید چیست
چهارم غرور دولت که خم شراب خودپرستی ست و شعلهٔ شمع فروزمستی این غرور اعظم نامند فرعون
در سیل همین شراب غرق شد و نمرود از دود همین آتش هلاک گشت ✤ گمان مبر که زر و سیم داده اند
ترا ✤ ودیعتی ست که داری بدست روزی چند ✤ چه سود گر نشوی غره بر متاع کسی ✤ چو موش
بر سر دکان روستا خرسند ✤ که ما فی السموات و ما فی الارض می باید شنید که اهل
گفتگو را از کوچهٔ من و تو بمنزل او راه ندهند و اهل دل را در وادی جستجو سرگردان نکنند و
پردهٔ حجاب از پیش چشم او بردارند و تحفهٔ طمانینت پیش آرند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة مثنوی رو در ره یومنون بالغیب ✤ برهان مطلب که
میکنم غیب ✤ این مدرسه نیست جای آواز ✤ از سینه بسینه میرسد راز ✤ پس اگر جمعیت خواهی
پیش نخ بان بریدگان برو اگر وحشت خواهی سخن از دهان دیدگان بشنو رباعی ای شیخ مسافره
حق میطلبی ✤ تا چند نشسته مدرس عربی ✤ دیوانه ما مکنگر عرش سید ✤ از راه گمند نا انیم شبی می باید شنید
زندگانی هر چند تلخ ست اما بغفلت شیرین بود و مرگ هر چند شیرین ست اما بغفلت تلخ گردد سیر فی
الارض فینظروا کیف کان عاقبة المجرمین نظم غفلت بجهان اگر نمیشد ✤ از عمر دمی بسر نمیشد رباعی
صیاد فلک نهاده دامی بر دوش ✤ از بهر شکار ما کسان بیهوش ✤ ای وای برین شعور و دانائی ما ✤ او
در پی ما و ما بخواب خرگوش ✤ وای بر حال کسیکه زندگانی شیرین کرد و مرگ را تلخ گردانید کوزهٔ شهد را عوض
قطرهٔ زهر بخرید ای فرزند عزیز عاقل آنست که بهره از تفکر ندارد و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم
یتفکرون و آن بر سه قسم ست اول تفکر حرام و آن بر سه نوع ست اول تفکر چگونگی ذات حق تعالی
و تقدس که مثمر حیرت ست لا تفکروا فی ذات الله و تفکروا فی الآء الله ✤ بر جمال او
حجاب حیرت ست ✤ هر کسی مست شراب حیرت ست ✤ دوم تفکر در انجام کار و حکم مصالح
وی که تخم تهمت ست اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها
و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا سوم تفکر در اسرار خلق و آن نهال

و این جای ملامت و آن جای سجود ست و این جای شهود و آن جای رکوع ست و اینجای خضوع

مصرع نماز کن اگرت در نیاز باشد دل + قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقولوا الصلوة الا بحضور القلب

ای فرزند پسند خداوند آنست که نماز را به نیاز کنی اگر قضا شود و باز به نیاز ادا کنی معهذا

بیت سبحه در کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه + معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

سه زبان در ذکر و دل در فکر خانه + چه حاصل زین نماز پنجگانه + چه شد گر مصحفم

در پیش باشد + چو دل در فکر گاو و میش باشد + می باید شنید که زندگانی مایه شادمانیست

و گرداب پریشانی و آن بر سه نوع ست اول زندگانی بیم ست و آن راه مرگ از خس و خار الم

پاک گرداند آیه کریمه ذلک لمن خشی ربه دوم زندگانی امید ست و آن مرکب نفس را بسفر

مستعد و مشغول دارد سوم زندگانی دوستی ست و آن موجب آزادی و ثمر شادی ست

خوشا دلی که قطره ازین آب حیات چشیده و از خلق رمیده و با حق آرمیده است و آنچه خبر

انیست گرداب پریشانیست سه گر نباشد زندگی در بندگی + مردنت بهتر ازین بد

زندگی + کسی را که ازین یکی نیست مرگ آسایش اوست و زندگانی الایش او پس هر نفسی که در یاد

او معمور باشد مایه سرور ست و لمعه نور و گرنه شعله تنور سه یک دم یاد ملک ذو الجلال + خوشتر بود

از عمر صد و بیست سال می باید شنید که موجب غرور دنیا دو چیز ست اول شرافت نسب

و آن استخوان فروشیست قال رسول صلی الله علیه وسلم یا فاطمه لا تتکلی بنت رسول الله علی عملی

دوم امتیاز حسب و آن بر چهار نوع ست اول غرور علم که رهبر هاویه عجب است سه مولوی

گشتی و آگه نیستی + خود کجا و از کجا و کیستی + از خود آگه چون نئی ای بیشعور + پس نباید

بر چنین علمت غرور + العلم حجاب الاکبر در شان ایشان ست دوم غرور قوت که شعار

ستور انست سه آدمیت مشکل بستای آدمی + چون برین زور آوری بی غمی

آدمیت لحم و شحم و پوست نیست + آدمیت جز رضای دوست نیست + آدمیت گر بقوت

میشدی + گاو و خر از آدمی بهتر بدی + سوم غرور حسن که بیشتر از سایه ابر نیست سه سبزه خط گلستان عذار

گر اهل دلی تو نیز بستان + از نیست که مضطر نشوند و مستغنی باشند چه برای تهیه اسباب غذا که مفتاح
صبر و سکونت ست بخارج احتیاج ندارند **نظم** دو دیده ابر همین جوی و هم گلستان ست + هر کجا که نشینم
بهار خویشتنم + **می باید شنید** دنیا گلزار ست و ما بلبلان ربلبلان چون خزان بینند از بوستان
کناره گیرند بوالهوسی ما به بین که رنگ از چمن میرود و دل مکدر نمیشود **ابیات** ما جمله مسافران
این رهگذریم + رفعت بخدا چه سخت کوتهنظریم + یاران همه آمدند و رفتند هنوز + ما باز آمد و رفت
خویشتن بخبریم + **می باید شنید** ظاهر آدمی پوست ست و باطن آدمی دوست اگر چشم ظاهر کشائی
پوست بینی و اگر در باطن در آئی دوست بینی چشمی دیگر گشا تا همه اوست بینی آیه کریمه فاینما تولوا
فثم وجه الله **نظم** عارف حق شناس را باید + که هر سو که دیده بگشاید + بیند آنجا جمال حق
پیدا + نگسلد از جمال حق قطعا + چشم دل را کار فرما سوی دوست + خویشتن را هم مبین جز
روی دوست + چند باشی در نقاب اعتبار + این صدف را بشکن و گوهر برآر + گر بخود
بینی به بینی پوست را + ور نه خود بینی به بینی دوست را + در خلوت دل نشسته میکن سفری
شاید که فتد بشهر دل هم گذری + **رفعت** اگرت هوای جانان باشد + از دیده سوی دل بروی
دل کن نظری + **می باید شنید** دل دریای ست که آبش خون ست و آن را رود ست
که جوش جیحون ست و دری بها غیر از آن دریا نتوان یافت و اگر اهل دردی بزار داگر سایه
پروردی بگذار **نظم** قطره دریای دل جیحون بود + این پر از آب ست و آن از خون بود + تشنه
آب محبت خون خورد + آنکه آبش قوت باشد چون خورد + **می باید شنید** توبه از عصیان انگاه سزاوار ست
که خود را بصالحان انشمار دست بر دنگذارد **قطعه** ای بنده چو بندگی نکردی + از بندگیت که کار دارد
چون او تو دگر خدا ندارد + او به ز تو صد هزار دارد + و آن بر سه قسم ست **اول** توبه مطیع آن از فرمان دیدن
طاعت **دوم** توبه عاصی آن از اندک دیدن معصیت ست **سوم** توبه عارف و آن قیمت کردن
حال خود ست و ادای شرط بندگی آیه کریمه وخلق الانسان ضعیفا **می باید شنید** سجده مقام نماز ست
و دل محل نیاز آن جای خرقه پوشانست و این جای می نوشان آن جای امامت ست و

آزمان چون ساز بانگ دنی بود + دامن مادر پناهت کی بود + فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ فَذٰلِکَ یَوْمَئِذٍ
یَوْمٌ عَسِیرٌ می باید شنید فقیر آنست که تونگر باشد و تونگر آنست که بسوی لقمهٔ مردم نه بیند
پس درویشی که غم نانی دارد تونگرست و سلطانیکه خراج از جهانی بستاند گدای ست دریوزه گر
ت تونگری نبود مال دیگران خوردن + نظر بنان گدائی تونگران نکنند + وغنا بر دو قسم ست
اول غنای مال و آن بر سه گونه است انچه از حلال آید محنت ست و انچه از حرام آید لعنت ست
و انچه از قدر ما یحتاج افزون شود عقوبت ست دوم غنای دل و آن نیز بر سه چیز ست که تمنا از دنیا
بهتر خواهد و مرادی از بهشت خوشتر طلبد و آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید علامت آن
خوشنودیست در ظاهر و باطن می باید شنید آدمی پیر آنگه شود که سیاهی از دلش برود نه سیاهی
از موی ای بر حال کسیکه مویش سپید شد و دلش سیاه ماند نظم بشنوای پیر مرد کار آگاه +
بایدت کن بحال خویش نگاه + موا گر شد ترا چو تار سفید + چه شد ار دل بود چو زاغ سیاه + دوستان را
عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت ترست و حلاوت تسلیم و رضا از
کوثر جنت الماوا شیرین تر اَهْلُ الْجَنَّةِ مَشْغُولُونَ بِالْجَنَّةِ وَاَهْلُ النَّارِ مَشْغُولُونَ بِالنَّارِ وَاَهْلِی
مَشْغُولُونَ بِی ت نه از برای بهشت ست بندگی مارا + که دوستی بود آنجا نه کار مزدوری
می باید شنید آدمی را چون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد زبانش از عیب
دیگران کوتاه گردد و زبان بر عیب دیگران آن را دراز شود که خود را بی عیب انگارد و خود را
بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد مثنوی دی شب اندر بوستان نوبهار
داشتم پاکیزه روی در کنار + در چمن من بودم و دیدار او + فارغ از جور رقیب زشت خو + در چمن
من بودم و دلدار بود + لیکه نرگس سرم بیدار بود + گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش + تا نه بینی
عیب رند باده نوش + کی به بیباکی کنم بوس و کنار + چون تو باشی پیش من آئینه دار + گفت ای
رفعت مگر دیوانه + از شعار اهل دل بیگانه + ما به گلشن جز تماشا نیم + چو تو غوغائی دهر جائیم +
مشرب ما مشرب خاموشی ست + در طریق ما گنه هم گوشی ست + در چمن هر زشت و بد را دیده ام +

مرشد کامل سرو دلیست و پیش مردم تصویر بیحاصل ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة ✽ یک نکته بس ست اگر شعور ست ✽ ورنه چو چراغ پیش کور ست
پس بشنو ای فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خود ایمان راسخ آوردی و خود را
وظیفه خوار سفرهٔ عام و دانستی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجوئی قطعه دی شب بچمن
بخواب غفلت بودم ✽ تا آنکه سحر شد و نگشتم هشیار ✽ ناگاه خروش بلبلان سحری ✽ رفعت
چو بگوش من رسید از گلزار ✽ برخاستم و بجو ملامت کردم ✽ صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار
زین دست شکسته بر نیاید کار ✽ یاران چه توان شدن مرا آخر کار ✽ پس اگر از سیر طریقهٔ کمال
معرفت جوئی زیاده از شناخت ربوبیت او و عبودیت خود بنده را چه در کار ست و اگر راه مواصلت
جوئی بندهٔ خدمتگار را با مصاحبت چه کار ✽ بیدم یادش نباشی یک نفس ✽ بندهٔ خدمتگذارش
باش و بس ✽ اینکه گفتم بادهٔ موهبت الهی ست که از ازل در ساغر دوستان ریخته اند و چو آنها با آب
و گل دوستی سرشته ترا بی مرشد کامل چاره نمی بینم تا آواره نشوی ✽ این ظرف گلی هنوز خام ست
دولت نه نصیب کدام ست ✽ این بادهٔ دو دمان در دست ✽ این پرده کسی درد که مرد ست
می باید شنید عوام می الجنون انگاشته اند و جنون را می نام نهاده و می آن بود که قند مسرور در خم
دل بجوشد نه آب انگور در سبو چه گل آنرا بکام صاحبدلان بریزند و این را بجام بخردان آنرا ساقی
گلعذار باید و این را ساقی پروردگار مثنوی ای صائم دهر و قائم اللیل ✽ یکدم بشراب هم بکن میل ✽
آن باده که صاف از زلال ست ✽ آن می که بشرع هم حلال ست ✽ آن باده که بی خمار باشد
آن نشه که پایدار باشد ✽ آن باده که درد سر رباید ✽ آن می که بسر نظر کشاید ✽ آن می که نباشد
از عقاقیر ✽ در شرع نه حد آن نه تعزیر ✽ گر جرعهٔ زان بکام ریزی ✽ در حشر ز گور ست خیزی
می باید شنید ای فرزند عزیز ترا با این جستی که با منست از خود بیگانه می پندارم و تو هم مرا با این
خصوصیتی که با تست از خود بیگانه پندار و امید وفا از کس مدار فیما تشفعهم شفاعة الشافعین
✽ یاری می مخلوق نیاید هیچ کار ✽ سعی کن در یاری پروردگار ✽

بحر فضل خدا نیست ✤ درین کشتی متاع دین و دنیاست ✤ چو برگرد و بساحل طالع ماست ✤ می باید شنید
که طلب را صدق درکار است در راه طلب تا صادق نباشی در زمرهٔ محبانت نشمارند و آنرا سه نشان
ست انچه گوئی کنی و انچه نمائی داری و از انجا که آواز دهی باشی ✤ از آن در بوستانم بلبلی نیست ✤
که غیر از شاخ سرو آنجا گلی نیست می باید شنید که آدمی را چون کار با تدبیر موافق قدر صیانت رای
خویشتن تحسین کند چون مخالف گردد حوالهٔ بتقدیر مینماید نظم بکار او نشاید و هم بد کرد ✤ بدی را باید
نسبت بخود کرد ✤ همه تقصیر تست ای مرد دانا ✤ مگر نشنیدهٔ انا ظلمنا ✤ شرط بندگی آنست که اگر
بجاه افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجاه آئی شکر نعمت او بجا آر من یشکر فانما یشکر لنفسه و من یکفر
فان الله غنی حمید نظم ای لعل درون تودهٔ خاک ✤ هم زهر خودی و هم تو تریاک ✤ خود رهزن و غول راه دینی
شیطان خودی چو نیک بینی ✤ خود تیر خدنگی و نشانه ✤ صیاد خودی درین زمانه ✤ ان الله لا یظلم
الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون می باید شنید عارف بر درد و رنج شادی کند چون
عامی بر حصول گنج مبارکباد جوید نظم زهر غم دوست جز شکر نیست ✤ این تیر نصیب هر جگر نیست ✤
بدکی دهد آن حبیب جانی ✤ شیرین بود انچه تلخ دانی می باید شنید شرم آنست که گرد الم از دامن
معصیت بشوید و جامهٔ نفس را پاک گرداند و آن دو نوع ست اول شرم خلق که از شریعت
افزاید و این کار مجبوران است دوم شرم خالق و آن از تفکر آید و این کار نزدیکان ست و فی
انفسکم افلا تبصرون اما شرم خلق مجبوران را اکثر بریا میکشد ✤ چار من آبست اگر خواهی کنی
غسل بدن ✤ قطرهٔ زین آب بهر غسل دل کافی بود می باید شنید ریا شعار کسی بود که از مبدا
و معاد خبر نداشته باشد چه اگر آمد و بازگشت خود را بداند رد و قبول خلق بخاطرش نیاید تحسین
و ملامت مردم موجب گرهٔ انبساط او نگردد فضیحة الدنیا اهون من فضیحة الآخرة ✤
اگرچه در جهان صد یار داری ✤ چه شد آخر بیک کس کار داری ✤ ریاکار هر چند بعزت زید اما
عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او بمعصیت نظم طاعت که برای خلق کردی ✤ بدنامی
کهنه دلق کردی ✤ حقا که معاصی و گنهکار ✤ بهتر ز عبادت ریاکار می باید شنید عاقل از شاد

مثنوی عشق سوزان آتش و عاشق خسی ست + عاشقی کردن نه کاری
هر کسی ست + عشق در هر دل که آتش بر فروخت + خاک کرد او را و پس خود
هم بسوخت + دیگر می باید شنید که محبت بر سه قسم ست اول محبت دنیا که مآل آن
حسرت ست نظم اسکندر و کیقباد و جمشید + رفتند بصد هزار امید + بار غم آخرت بسر برد
آنکس که بفکر گاو خر مرد + این شعار دنیا دار انست دوم محبت دین که منفعت آن بهشت ست
رباعی رفعت بخیال آنکه عدلش خواهی + در دا که کنی نماز و یدلش خواهی + آن به که گنه کنی و در روز حساب
شرمنده روی به پیش و فضلش خواهی + این کار عابدان ست سوم محبت الهی که مایه شادی و شمع بزمی ست
این باده جام اهل دوست + این بیشه مقام شیر مردست + پروانه بعشق شمع جان داد + زنهار مگر
نمیتوان داد + و این کار آزادانست لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ما اصابک من حسنة فمن الله
پس اگر بغمی خواهی محبوبی بجو که هلاکش ممکن نباشد تا غمناک نشوی خوشتر بجهان زغمی نیست +
در دا که بهیچ آدمی نیست + طلب را نیز همین درجات ست و آن بی محبت صورت نبندد دیگر می باید شنید
که دانا را چون بحقوق ایزد توانا نظر افتد و قدرت گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا باشد امر و
نهی او را در حق خود احسان عظیم بیند لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون خود را در ادای آنهم
متهاون بیند پرچه شان از خوان نعمت او خوردن حرام داند الم نبک نطفة من منی یمنی ثم کان
علقة فخلق فسوی رباعی ای آنکه خوری وظیفه از خوان خدا + صد حیف که سرکشی بفرمان خدا
زین پیش چه بودی و چه هستی امروز + برباد مده حقوق احسان خدا + پس آنرا که دیده انصاف
واشد زندگی بر و تنگ آمد و ابواب شرمندگی بروی بگشاد بیت حاصل نشد از وجود سودی
رفعت چه شدی اگر نه بودی + یا رب بگناه خویشتن منفعلم + در پیش تو شرمم چون کشایم حلم + جز عفو چه
میکنی بحال رفعت + آخر تو قوی منی همان آب و گلم دیگر می باید شنید که وجود آدمی چون
کشتی ست و دل ناخدای وی باد و بین عقل کشتی چوبی از هوا روان شود و این کشتی از هوا غرق گردد
هشیار باش تا کشتی بتباهی نشود و تو رزق ماهی نشوی نظم در دین گرد ای کار نا خدا نیست امید

خصوصیت ست آیه کریمه لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ دوم تفکر مستحب و آن نیز بر سه قسم ست
اول تفکر در صنایع او و آن مورث حکمت ست اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ طِبَاقًا
دوم تفکر در عجائب و اقسام آن و آن مبنای بصیرت ست آیه کریمه قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ
قَدْرًا سوم تفکر در نعمای تازه و والای بی اندازه او و آن موثر محبت ست آیه کریمه اَلَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقًا
لَکُمْ سوم تفکر واجب و آن بر سه نوع ست اول تفکر در افعال خویش و آن موجب
تعظیم فرمان عالیشان اوست وَاِنَّهٗ کَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا دوم تفکر در عیوب خویش و آن
مصدر شرم ست کما قال الله تعالی جَلَّ جَلَالُهٗ وَعَمَّ نَوَالُهٗ اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا
اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوْعًا وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوْعًا سوم تفکر عرض نامه اعمال و ملاحظه
صحیفه افعال و آن مشعر بیم ست اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ دیگر می باید شنید
مردم طول امل را تدبیر انگاشته اند و تدبیر را تقدیر انداخته کسری را
تعمیر الوان چه تدبیر بود و افلاطون را تقریر فلکیات چه سود داشت نظم بخیران تخم امل
کاشتند + آخر از آن کشت چه برداشتند + رخت عمل بند که تاجر شدی + آمدی و باز
مسافر شدی + ای فرزند دلپذیر تدبیر آنست که در رضای حق تعالی بکوشی تا بر قع
خجالت نبوشی رضی الله عنهم و رضوا عنه دیگر می باید شنید که آتش عشق
چون در دل شعله افروزد نزدیک باشد که خرمن عقل بسوزد + عشق اخگر و پنبه زار
هوش ست + همراهی آن نه کار موش ست + پس اگر آب اطمینانی بر وی ریخته شود
و آتش کاردانی باشد هم دین ست و هم دولت و چون آن آتش زبانه زد و آبی خویشتن دار
مشکل ست العشق نار یحرق ما سوی الله و هره ناهر هو گر نهر امن مین بیچو آئے
باهر بهتیر پیو بن جهه پاوے تہ کهائے العشق نار نوری باحی قلب ترک یصیر فیه ملکا لا یبقی
اِلَّا وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ حتی که آن آتش از آتش خود بسوزد

خوش بود اما چو گل ناپایدار ✤ چون قرار رنگ گل جاوید نیست ✤ پس ترا زین بوستان امید چیست

چهارم غرور دولت که خم شراب خودپرستی ست و شعلهٔ شمع فروزمستی این غرور اعظم نامند فرعون

در سیل همین شراب غرق شد و نمرود از دود همین آتش هلاک گشت ✤ گمان مبر که زر و سیم داده اند

ترا ✤ ودیعتی ست که داری بدست روزی چند ✤ چه سود گر نشوی غره بر متاع کسی ✤ چو موش

بر سر دکان روستا خرسند ✤ لِمَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ می باید شنید که اهل

گفتگو را از کوچهٔ من و تو بمنزل او راه ندهند و اهل دل را در وادی جستجو سرگردان نکنند و

پردهٔ حجاب از پیش چشم او بردارند و تحفهٔ طمانینت پیش آرند یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِیْ

اِلٰی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً مثنوی رو در ره یومنون بالغیب ✤ برهان مطلب که

میکنم غیب ✤ این مدرسه نیست جای آواز ✤ از سینه بسینه میرسد راز ✤ پس اگر جمعیت خواهی

پیش شیخ بان برید گان برو اگر وحشت خواهی سخن از دهان دیدگان بشنو رباعی ای شیخ مسافره

حق مطلبی ✤ تا چند نشسته مدرس عربی ✤ دیوانه ما مکنگر عرش سید ✤ از راه کمند نا انیم شبی می باید شنید

زندگانی هر چند تلخ ست اما بغفلت شیرین تو و مرگ هر چند شیرین ست اما بغفلت تلخ گردد سیر وا

الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ نظم غفلت بجهان اگر نمیشد ✤ از عمر دمی بسر نمیشد رباعی

صیاد فلک نهاده دامی بر دوش ✤ از بهر شکار ما کسان بیهوش ✤ ای وای بر این شعور و دانائی ما ✤ او

در پی ما و ما بخواب خرگوش ✤ وای بر حال کسیکه زندگانی شیرین کرد و مرگ را تلخ گردانید کوزهٔ شهد را عوض

قطرهٔ زهر بخرید ای فرزند عزیز عاقل آنست که بهره از تفکر ندارد وَتِلْکَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

یَتَفَکَّرُوْنَ و آن بر سه قسم ست اول تفکر حرام و آن بر سه نوع ست اول تفکر چگونگی ذات حق تعالی

و تقدس که مثمر حیرت ست اَتَفَکَّرُوْا فِیْ ذَاتِ اللّٰهِ وَتَفَکَّرُوْا فِی الْاٰلَاءِ اللّٰهِ ✤ بر جمال او

حجاب حیرت ست ✤ هر کسی مست شراب حیرت ست ✤ دوم تفکر در انجام کار و حکم مصالح

وی که تخم تهمت ست اَمَّا السَّفِیْنَةُ فَکَانَتْ لِمَسٰکِیْنَ یَعْمَلُوْنَ فِی الْبَحْرِ فَاَرَدْتُّ اَنْ اَعِیْبَهَا

وَکَانَ وَرَآءَهُمْ مَّلِکٌ یَّاْخُذُ کُلَّ سَفِیْنَةٍ غَصْبًا سوم تفکر در اسرار خلق و آن نهال

و این جای ملامت و آن جای سجود ست و این جای شهود و آن جای رکوع ست و اینجای خضوع

مصرع نماز کن اگرت در نیاز باشد دل ✤ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقربوا الصلوة الا بحضور القلب

ای فرزند پسند خداوند آنست که نماز را به نیاز کنی اگر قضا شود و باز به نیاز ادا کنی مغتنم

بیت سبحه در کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه ✤ معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

سه زبان در ذکر و دل در فکر خانه ✤ چه حاصل زین نماز پنجگانه ✤ چه شد گر مصحفم

در پیش باشد ✤ چو دل در فکر گاو و میش باشد ✤ می باید شنید که زندگانی مایه شادمانیست

و گرداب پریشانی و آن بر سه نوع ست اول زندگانی بیم ست و آن راه مرگ از خس و خار الم

پاک گرداند آیه کریمه ذلک لمن خشی ربه دوم زندگانی امید ست و آن مرکب نفس را بسفر

مستعد و مشغول دارد سوم زندگانی دوستی ست و آن موجب آزادی و ثمر شادی ست

خوشا دلی که قطره ازین آب حیات چشیده و از خلق رمیده و با حق آرمیده است و آنچه خبر

انیست گرداب پریشانیست سه گر نباشد زندگی در بندگی ✤ مردنت بهتر ازین بد

زندگی ✤ کسی را که ازین یکی نیست مرگ آسایش اوست و زندگانی الایش او پس هر نفسی که در یاد

او معمور باشد مایه سرور ست و لمعه نور و گرنه شعله تنور سه یک دم یاد ملک ذوالجلال ✤ خوش بود

از عمر صد و بیست سال می باید شنید که موجب غرور دنیا دو چیز ست اول شرافت نسب

و آن استخوان فروشیست قال رسول صلی الله علیه وسلم یا فاطمه لا تتکلی بنت رسول الله علی عملی

دوم امتیاز حسب و آن بر چهار نوع ست اول غرور علم که رهبر هاویه عجب است سه مولوی

گشتی و آگه نیستی ✤ خود کجا و از کجا و کیستی ✤ از خود آگه چون نئی ای بیشعور ✤ پس نباید

برچنین علمت غرور ✤ العلم حجاب الاکبر در شان ایشان ست دوم غرور قوت که شعار

ستور انست سه آدمیت مشکل بستای آدمی ✤ چون برین زور آوری بهای غمی

آدمیت لحم و شحم و پوست نیست ✤ آدمیت جز رضای دوست نیست ✤ آدمیت گر بقوت

میشدی ✤ گاو و خر از آدمی بهتر بدی ✤ سوم غرور حسن که بیشتر از سایه ابر نیست سه سبزه خط گلستان عذار

گر اهل دلی تو نیز بستان + از نیست که مضطر نشوند و مستغنی باشند چه برای تهیه اسباب غذا که مفتاح
صبر و سکونت ست بخارج احتیاج ندارند **نظم** دو دیده ابر همین جوی و هم گلستان ست + هر کجا که نشینم
بهار خویشتنم + **می باید شنید** دنیا گلزار ست و ما بلبلان ریاض بلبلان چون خزان بینند از بوستان
کناره گیرند بوالهوسی ما به بین که رنگ از چمن میرود و دل مکدر نمیشود **ابیات** ما جمله مسافران
این رهگذریم + رفعت بخدا چه سخت کوته نظریم + یاران همه آمدند و رفتند هنوز + ما از آمد و رفت
خویشتن بیخبریم + **می باید شنید** ظاهر آدمی پوست ست و باطن آدمی دوست اگر چشم ظاهر کشائی
پوست بینی و اگر در باطن در آئی دوست بینی چشمی دیگر گشا تا همه اوست بینی آیه کریمه فاینما تولوا
فثم وجه الله **نظم** عارف حق شناس را باید + که هر سو که دیده بگشاید + بیند آنجا جمال حق
پیدا + نگسلد از جمال حق قطعا + چشم دل را کار فرما سوی دوست + خویشتن را هم مبین جز
روی دوست + چند باشی در حساب اعتبار + این صدف را بشکن و گوهر برآر + گر بخود
بینی به بینی پوست را + ورنه خود بینی به بینی دوست را + در خلوت دل نشسته میکن سفری
شاید که فتد بشهر دل هم گذری + **رفعت** اگرت هوای جانان باشد + از دیده سوی دل بروی
دل کن نظری + **می باید شنید** دل دریای ست که آبش خون ست و آن را رودیست
که جوش جیحون ست و دری بها غیر از آن دریا نتوان یافت و اگر اهل دردی بزرداگر سایه
پروردی بگذار **نظم** قطره دریای دل جیحون بود + این پر از آبست و آن از خون بود + تشنه
آب محبت خون خورد + آنکه آبش قوت باشد چون خورد + **می باید شنید** توبه از عصیان نگاه دار ست
که خود را بصالحان شمار دست بر دنگذار **قطعه** ای بنده چو بندگی نکردی + از بندگیت که کار دارد
چون او تو دگر خدا ندارد + او به ز تو صد هزار دارد + و آن بر سه قسم ست **اول** توبه مطیع آن از فرمان دیدن
طاعتست **دوم** توبه عاصی آن از اندک دیدن معصیت ست **سوم** توبه عارف و آن قیمت کردن
حال خود ست و ادای شرط بندگی آیه کریمه و خلق الانسان ضعیفا **می باید شنید** سجده مقام نماز ست
و دل محل نیاز آن جای خرقه پوشانست و این جای می نوشان آن جای امامت ست و

آب و گل گماشته و آنرا بران لشکر مسلط گردانیده تا هر یکی ازان جوارح که توابع اویند بهر کار
که فرمایند بجا آرند و انکان خیرا فخیرا و انکان شرا فشرا پس باید که امتثال فرمان عالیشان آگهی
را نتایج نامتناهی دانسته در حفظ و حراست آن ولایت بکوشند و هر یکی را مبارزان
آن لشکر و سپه سالاران آن عسکر بکاری علیحده منسوب گردانیده در تحصیل کسب ریاضت
جهد بکار برد که احدی از دزدان شیطانی در رهزنان نفسانی را بر حال رعایا و رفوای ظاهر و باطن دست تعدی
دراز نتوانند و تا در تحصیل نقود عرفانی خلل نگردد نظم دشمن همه وقت در کمین ست + غفلت نه شعار
دور بین ست + گستاخ مکن تو نفس بد را + گو ساله شیر مست خود را + گر نفس بخواهد از تو گلقند
خاکش بدهی تو لقمه چند + و اندیشه کند که سوانح این ملک از روی دفاتر کراما کاتبین آنا فانا
بعرض معلی میرسد ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون اگر احیانا بوفور مستی
باده هوش ربای غفلت که نشه ریاست ست فتنه در مداخل آن راه یابد و خیانتی در
خزائن امانت پدید آید حقا که در دیوان روز جزا پیش مستوفی قضا خجالت کشد و بجرم بیفرمانی
در غضب سلطانی گرفتار آید و آنرا که حساب پاک ست از محاسبه چه باک آیه کریمه فاما من اوتی
کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه ابیات خواجه ما کاروبار خویشتن فرموده است
ما به جریان رضای دشمنش دل داده ایم + بنگر بدای دوستان سودای خصم ما + بلکه نزدیکی
شدیم و از که دور افتاده ایم می باید شنید که غذای اهل ظاهر بلای اهل معنی و بلای
اهل معنی غذای اهل ظاهر آن از رنج میشود و این از رنج که دیگ دل را بر کانون آتش
عشق نهند و دانه معرفت حق را دران بیندازند و آنرا از باد دامن شوق بیدار سازند و
من بعد مصالح شریعت دران بیامیزند و سرپوش طمانینت بران بگذارند تا جوش آن
بیرون نریزد و بوی آن تا دماغ بیهودگان نرود پس حرارت جوع ازین طعام
فرو نشانند من ذاق عرف نظم تا ساقی عشق و جام جانست + این باده نصیب عاشقان ست
خوش نشه دارد و انحنین می + مستان دانند قدر این می + این باده بجان خرند مستان +

INDIAN INSTITUTE OXFORD

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد سيد المرسلين وآله المعصومين واصحابه الطاهرين

اما بعد دانه چین خرمن درویشان بندهٔ کمترین ایشان محمد علی رفعت بن عتیق الله خان

الحسینی الواسطی تغمده الله بالغفران این نکته چند سودمند برای خاطر عزیز فرزند میر صاحب دل

مے نگار دو آنرا می باید شنید می نامد اگر فرصت وقت دست دهد توفیق رفیق باشد گاه گاهے

بهر شام و پگاهی ازین رساله پر ملالهٔ سطرے چند بخوانند و نظری بمداد دل و بین آن بکشایند که این برق

خرمن سوز غفلت و شمع شبستان عبرتست نظم چشمت نگران و دل بخوابست ٭ در دست چه شد

اگر کتابست ٭ اما ازین برق گرمی وافی و ازین شمع لمعه کافی ست باید که بقدر حاجت ازان

برگیری و گامی از حد استعداد او متجاوز نشوی بیت هوشیار رای شیشه ره بر سنگهاست ٭ یکقدم

زین رهگذر فرسنگهاست ٭ مبادا شرری ازین خرمن در انجمن آید و شعله ازان بفانوس رسد ابیات

اگر صاحبدلی در دل گذر کن ٭ بچشم دل بروی دل نظر کن ٭ به بین دل را چه روی پاک دارد

نه آن دکان خمیر از خاک دارد ٭ بیا بنشین بخلوتخانهٔ دل ٭ مقام حق بود کاشانهٔ دل ٭

دل ست آئینه دار روی دلدار ٭ کجا آید ز آب و گل چنین کار ٭ می باید شنید که سلطان حقیقی

وجهانبان تحقیقی حاکم نفس را بامداد لشکر حواس عشره جهت اصلاح دل ملک دل و انتظام عالم

The law of Noor.

به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

می باشد

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهان شد

Mibāyad shanīd.

49 D 153

~~49 13 D 8.~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Kishore.